

بررسی مهارت حل مساله در شاهنامه فردوسی

واژگان کلیدی

*شاهنامه فردوسی

*روان‌شناسی

*مهارت‌های زندگی

*مهارت حل مساله

*خرد

مینا نبئی * Minamor.34@gmail.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی ساوه

دکتر رضا فهیمی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی ساوه

چکیده

حل مساله، یکی از مهارت‌های دهگانه در تعریف سازمان جهانی بهداشت است. در پژوهش حاضر، با تکیه بر این مهارت، شخصیت‌های شاهنامه مورد واکاوی روان‌شناختی قرار گرفته و از این رهگذر حل مساله‌های کارآمد و ناکارآمد بررسی شده است. روش این مقاله، تحلیل محتوای کیفی و جامعه آماری آن، تمام ابیات شاهنامه است. بررسی مفهوم مهارت حل مساله در علم روان‌شناسی، نقش خردمندان و بی‌خردان در فرود و فراز داستان‌ها، تاثیر مهارت‌های دیگر و سبک رفتاری شخصیت‌ها در این مهارت و علت لاینحل باقی ماندن برخی مسائل، از موضوعات محوری این نوشتار است. در نتیجه با نگاهی در شاهنامه، درمی‌یابیم مسائل و مشکلات در این اثر سترگ به شیوه‌های گوناگون حل می‌شود و خردمندی، از عوامل موفقیت در این مهارت است؛ از این رو نداشتن خرد کافی و مهارت حل مساله یا درست اجرا نکردن مراحل آن منجر بنیست‌های ارتباطی و وقوع تراژدی‌ها می‌گردد.

۱- مقدمه

انسان در زندگی فردی و اجتماعی خود از روزهای ساده کودکی تا سالیان بزرگسالی همواره با مسائل، مشکلات و وضعیت‌های ناخوشایند بسیاری مواجه می‌شود؛ وجود مشکلات بزرگ و کوچک در زندگی، امری عادی است؛ از این رو بایسته است که هر کسی با آموختن و تلاش، از توانایی‌های لازم برای حل موفقیت‌آمیز مسائل برخوردار شود تا اعتماد به نفس و احساس ارزشمندی در انسان پدیدار گردد. کسانی که از مهارت حل مساله برخوردار نیستند، یا از روش‌های نامناسب و معیوب در حل مشکلاتشان بهره می‌جویند، در سازگاری با محیط دچار مشکل شده و بهداشت روانی خود و پیرامونیان را به خطر می‌اندازند. مهارت حل مساله، مهارتی اکتسابی است که انسان را قادر می‌سازد به طور سازنده با مشکلات زندگی برخورد کند؛ این مهارت پیوند غیرقابل انکاری با میزان خردمندی اشخاص دارد؛ خردمندان از آنجا که همواره صاحبان تجربه خود و دیگران و دارای گفتار و رفتار سنجیده و اندیشه ژرف هستند، معمولاً در یافتن راهکارهای هوشمندانه توفیق بیشتری دارند. مساله زمانی مطرح می‌شود که بین وضع موجود و وضع مطلوب تفاوت و اختلاف وجود داشته باشد؛ این مهارت شامل فعالیت‌های گسترده‌ای به منظور یافتن راه حل مناسب و اجرای آن با هدف اصلاح شرایط ناگوار و ناخوشایند است. هدف این پژوهش آن است که دریابیم حل مساله در شاهنامه چگونه و با چه شیوه‌هایی است و نقش خردمندان و نابخردان در این مهارت و نتایج حاصل از داشتن یا نداشتن این مهارت در شاهنامه چیست. جان دیویی، فیلسوف و مربی تعلیم و تربیت، معتقد بود که زندگی و یادگیری شامل برخورد با مجموعه‌ای از مسائل و حل آن‌ها بوده و هر عمل انسان حتی تصمیم به پاسخ ندادن، نشانه انتخاب او از میان راه‌های مختلف است (برزکار، ۱۳۹۷: ۱۸۶). در حقیقت حل مساله بخشی از تفکر و پیچیده‌ترین بخش عملیات فکری است. فرآیندی شناختی (ذهنی)، زنده و پویا است که همواره در زندگی جریان دارد. این مهارت، پیوند تنگاتنگی با مهارت‌های بنیادین تفکر خلاق، تفکر نقاد، تصمیم‌گیری، مدیریت هیجانات و استرس و ارتباط موثر دارد.

۲- پیشینه تحقیق

گفتنی است موضوع این جستار به شکل مستقل درباره شاهنامه، هیچ‌گونه پیشینه‌ای ندارد و بیشتر پژوهش‌ها در شاخه‌های علوم روان‌شناسی روز است؛ جستارهایی که به موضوع مورد

مطالعه نزدیک تر بود، نخست تحقیقی در قالب مقاله بود با عنوان "تدبیر و چاره‌گری در شاهنامه فردوسی" نوشته عظامحمد رادمنش و امیرحسین حافظی. در این مقاله به برخی از چاره‌گری‌های شاهنامه اشاره شده بود. نویسنده این مقاله شاهنامه را باغی می‌داند که از سرچشمه تدبیر و درایت سیراب شده و پایه و شالوده آن بر خردمندی بنیان نهاده شده است و این خردمندی در سراسر شاهنامه همچنان جاری است و در گونه‌های تدابیر خلاق، نقشه و ترفند، سیاست و کیاست خود را می‌نمایاند. پژوهش مرتبط دوم، مقاله "مکر و نیرنگ در شاهنامه"، نوشته جروم و. کلینتون، ترجمه دکتر عباس امام، است. در جستار نامبرده به حل مساله‌هایی با پایه فریب پرداخته شده است. از محتوای این پژوهش چنین دریافت می‌شود که در شاهنامه، تمامی شکل‌های گوناگون فریب و نیرنگ از نظر ارزش اخلاقی فی نفسه فارغ از خوبی و بدی است و چگونگی برداشت ما از هر دروغ یا نیرنگ و همچنین چگونگی ارزش گذاری ما نسبت به هر نوع از این گونه اعمال بیش از هر چیز در گرو نحوه نگرش ماست و نویسنده در این جستار فریب و نیرنگ، را آخرین سلاحی می‌شمارد که می‌توان بر آن اعتماد کرد و امید بست. سومین تحقیق مرتبط با مقاله حاضر نیز پایان‌نامه کارشناسی ارشد مهارت‌های زندگی در ادبیات فارسی بر اساس کتب قابوس‌نامه، کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه، نوشته آزاده گلشنی است که در بعدی وسیع‌تر، همه مهارت‌های زندگی از جمله مهارت حل مساله را بررسی کرده است و بر آن است که مهارت‌های زندگی نهفته در ادبیات هر سرزمینی می‌تواند ا بزاری کارآمد در جهت خدمت به انسان و بهتر زیستن او باشد و این مهارت‌ها را در آثار مذکور بررسی می‌کند.

۳- مبانی نظری

۳-۱- شاهنامه

شاهنامه، با اینکه اثری حماسی است و انتظار می‌رود بیشترین بُعد موضوعی آن را جنگاوری تشکیل دهد، چون از خرد دانایان ایران زمین سرچشمه دارد و خردمندان بسیاری در شالوده داستان‌های آن تعبیه شده‌اند، آموزه‌های خردمحورش به آثار تعلیمی بزرگ دنیا، شانه می‌ساید و بی‌تردید بزرگ‌ترین خردنامه ادب پارسی است؛ در کتاب فردوسی و شاهنامه از نگاهی دیگر، چنین می‌خوانیم: «در اوستا (یسنا ۶-۳۶) آمده است که جهان معنوی پیش از جهان مادی پدید آمده است و جان و خرد، هستی‌های معنوی نخستین در پهنه آفرینش بوده‌اند. فردوسی،

نیز جان و خرد را همراه و همزاد و آفریده شده در یک زمان می‌داند» (وزیری ۱۳۸۷: ۸۹). از این رو می‌بینیم که مهارت حل مساله، که شرط بایسته آن خردمندی است، در جولانگاه شاهنامه بسیار پررنگ است.

انتخاب جامعه آماری شاهنامه برای این پژوهش نخست به سبب عنایت ویژه حکیم توس به ابعاد وجودی انسان، روابط انسانی و به طور خاص، ویژگی‌های روانی و کنشی شخصیت‌های متفاوت داستان‌های این اثر ارجمنند است؛ اگرچه «حماسه، اصالتاً جزو قالب‌های ادبی مردانه است و در پهنه ادب جهان نیز شاهنامه از دیگر حماسه‌ها مردمحورتر است» (کلینتون، ۱۳۸۵: ۱۶۴)، با کمی تأمل می‌توان دریافت که «شاهنامه کهن‌ترین اثر عمده ادب فارسی است که در آن هم شخصیت‌های مرد و هم شخصیت‌های زن، هر دو نقش مهمی را ایفا می‌کنند» (همان: ۱۵۶) دلیل دیگر گزینش نگارنده، روح و اندیشه‌والایی است که پایه و شالوده آن از آغازین ابیات این اثر ماندگار با حضور خرد، نهاده می‌شود و این خردمندی، چاره‌اندیشی و مداراگری تا پایان، در تار و پود شاهنامه همچنان جاری است؛ شاهنامه، افزون بر این که سرچشمه غنی و گسترده‌ای از حکمت، فرهنگ، تمدن و «منبع پهناوری برای تخیل و تفکر ایرانی بوده است» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۱۳)، ارزش و منزلت دیگری نیز داراست که همانا ویژگی آیینگی این اثر است؛ از این رو است که می‌بینیم جان‌مایه تدبیرهای حکیمانه، ترفندهای منطقی، چاره‌گری‌های بجا و به‌گزین کردن شیوه‌هایی، که حاصل درایت و اندیشه ژرف و خردمندانه قوم ایرانی است، در زلالی آن رخ می‌نماید. در حقیقت تدابیر خلاق، نقشه و ترفند، رنگ و نیرنگ، سیاست و کیاست، تدبیر و چاره‌گری و مدارا در شاهنامه، نوعی آینده‌نگری است؛ به گونه‌ای که قبل از وقوع بسیاری از رویدادها، اشخاص دوران‌دیش داستان، نسبت به اقداماتی که دارای پیامد منفی است، واکنش نشان می‌دهند و پیشگیرانه، دست به چاره‌گری و حل مساله می‌زنند.

۳-۲- شخصیت و سبک‌های رفتاری

شخصیت، مفهومی است فرضی و نمی‌تواند به تنهایی و خارج از آنچه بین افراد می‌گذرد، در نظر بیاید. رفتار بین اشخاص تنها چیزی است که ممکن است به عنوان شخصیت، مورد ملاحظه واقع شود؛ و هنگامی ظهور می‌کند که آدمی در ارتباط با دیگری یا دیگران، از خود

رفتاری نشان دهد. این فرد یا افراد لازم نیست که حضورداشته یا زنده باشند، بلکه ممکن است قهرمانان داستان‌ها و افسانه‌ها باشند (سیاسی، ۱۳۷۴: ۲۴).

«روان‌شناسان شیوه‌های ارتباطی انسان‌ها را به سه نوع طبقه‌بندی می‌کنند: سبک ارتباطی منفعلانه، سبک ارتباطی جرات‌مندانه و سبک ارتباطی پرخاشگرانه» (محمدخانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۶۹). در واقع انتخاب سبک‌های رفتاری متفاوت است، که سبب بروز کنش‌ها و واکنش‌های متمایز در اشخاص می‌شود. «منظور از سبک، الگوی رفتاری‌ای است که فرد در اکثر روابط (همسر، والدین، فرزندان، همکاران و ...) از خود نشان می‌دهد» (جلوه، ۱۳۹۷: ۵۶). از میان این سبک‌ها، سبک دارای سلامت روانی، سبک جرات‌مندانه است. در پژوهش حاضر، به ضرورت، تنها به سبک اخیر می‌پردازیم؛ آنچه در تقابل با ویژگی‌های سبک جرات‌مندانه قرار گیرد، مربوط به سبک‌های رفتاری دیگر است. جرأت ورزی، یعنی دفاع از حقوق خود و بیان افکار و احساسات خویش که به صورت مستقیم، صادقانه و مناسب انجام شود. افراد جرأت‌ورز، برای خود و دیگران احترام قائل هستند، آنان منفعل نیستند و ضمن اینکه به خواسته‌ها و نیازهای دیگران احترام می‌گذارند، اجازه نمی‌دهند از خودشان سوءاستفاده شود و به شیوه قهرانه با آن‌ها ارتباط برقرارکنند (کلینکه، ۱۳۹۷: ۳۴۶) و همواره در رویارویی با مشکلات در ارتباطات اجتماعی خود از راه‌های سالم و کارآمد به حل مساله می‌پردازند و از شیوه‌های ناسالم و پراسیب پرخاشگرانه و منفعلانه استفاده نمی‌کنند.

۳-۳- مهارت‌های زندگی و تاریخچه آن

آموزش مهارت‌های زندگی در سال ۱۹۷۹ و با اقدامات دکتر گیلبرت بوتوین آغاز گردید. وی در این سال یک مجموعه آموزش مهارت‌های زندگی برای دانش‌آموزان کلاس هفتم تا نهم تدوین نمود که با استقبال فراوان متخصصان بهداشت روان مواجه گردید. این برنامه آموزشی به نوجوانان یاد می‌داد که چگونه با استفاده از مهارت‌های رفتار جرات‌مندانه، تصمیم‌گیری و تفکر نقاد، در مقابل وسوسه یا پیشنهاد سوء مصرف مواد از سوی همسالان مقاومت‌کنند. هدف بوتوین طراحی یک برنامه واحد پیشگیری اولیه بود و مطالعات بعدی نشان داد که آموزش مهارت‌های زندگی تنها در صورتی به نتایج مورد نظر ختم می‌شود که همه مهارت‌ها به فرد آموخته شود. پژوهش‌ها حاکی از آن بودند که این برنامه در پیشگیری اولیه چندین نوع مواد مخدر از جمله سیگار موفق بوده است. به دنبال این اقدام مقدماتی، از سال ۱۹۹۳ به بعد

سازمان جهانی بهداشت با هماهنگی یونیسیف برنامه آموزش مهارت‌های زندگی را به‌عنوان یک طرح جامع پیشگیری اولیه و ارتقای سطح بهداشت روانی کودکان و نوجوانان معرفی کرد. این برنامه در کشورهای مختلف دنیا تجربه شد و گزارش‌های امیدبخشی از کارایی این برنامه منتشر گردید. (فتی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۷)

مهارت حل مساله، یکی از مهارت‌های دهگانه زندگی در تعریف سازمان جهانی بهداشت است. این مهارت‌ها، از مهم‌ترین نیازهای شناختی جامعه امروز هستند. در سال ۱۹۹۴ سازمان جهانی بهداشت، اعلام کرد که همه انسان‌ها برای رویارویی با مسائل روزمره و ارتقا سطح سلامت زندگی خود نیازمند یادگیری مهارت‌های زندگی هستند. به دنبال آن در سال ۱۹۹۹ یونیسیف اذعان داشت که برای هرگونه تغییر در رفتارهای خود و به تبع آن کسب رضایت بیشتر در روابط بین فردی، آموزش این مهارت‌ها ضروری است. «سازمان جهانی بهداشت، مهارت‌های زندگی را چنین تعریف کرده است: توانایی انجام رفتار سازگارانه مثبت، به گونه‌ای که فرد بتواند با چالش‌ها و ضروریات زندگی روزمره کنار بیاید. یونیسیف نیز مهارت‌های زندگی را به این صورت تعریف می‌کند: یک رویکرد مبتنی بر تغییر یا شکل‌دهی رفتار که برقراری توازن میان سه حوزه را مدنظر قرار می‌دهد. این سه حوزه عبارتند از دانش، نگرش و مهارت» (همان: ۱۶). ده مهارت یاد شده، که به عنوان مهارت‌های اصلی زندگی، از سوی یونیسیف و یونسکو نیز شناخته شده‌اند، عبارتند از: مهارت تصمیم‌گیری، مهارت حل مساله، مهارت تفکر خلاق، مهارت تفکر نقاد، توانایی برقراری ارتباط موثر، مهارت ایجاد و حفظ روابط بین فردی، خودآگاهی، مهارت همدلی کردن، مهارت رویارویی با هیجان‌ها و مدیریت آن‌ها، مهارت رویارویی با استرس (همان: ۱۸-۱۹). روان‌شناسان این مهارت‌ها را چون ابزاری می‌دانند که در جعبه ابزار زندگی بر توانایی و قدرت انسان می‌افزایند و دشواری‌ها را هموار می‌سازند.

۳-۴ - مهارت حل مساله

«حل مساله، عبارت است از تعریف دقیق مشکلی که فرد با آن روبرو است؛ شناسایی و بررسی راه‌حل‌های موجود و برگزیدن و اجرای راه‌حل مناسب و ارزیابی فرآیند حل مساله تا به این ترتیب فرد دچار دغدغه و اضطراب نشود و از راه‌های غیرسالم برای حل مشکل خویش استفاده نکند» (همان: ۱۹). این مهارت، فرایندی شناختی رفتاری است که خود فرد آن را کنترل می‌کند و سعی می‌کند با کمک آن راه‌حل‌های موثر یا سازگارانه برای مسائل زندگی روزمره

خویش پیدا کند؛ به این ترتیب حل مساله یک فرآیند آگاهانه، منطقی، تلاش بر و هدفمند است (همان: ۱۸۴). مساله می تواند ناشی از یک مشکل بیرونی باشد؛ مثل یک امتحان سخت یا از درون فرد نشات گرفته باشد؛ مثل اهداف، نیازها یا تعهدات شخصی (همان). این مهارت به فرد یاری می دهد تا امکانات پیرامون خود را شناسایی کند و از آن بهره گیرد؛ توانایی افراد در مواجهه با فرصت ها، به شیوه صحیح و کارآمد، از اهمیت بالایی برخوردار است. «افرادی که از مهارت حل مساله پایینی برخوردارند، در برخورد با مشکلات با شکست مواجه شده و به محض رویارویی با موانع، ممکن است با بروز رفتارهای برانگیخته، نسبت به آن، واکنش نشان دهند؛ احساس ناکامی کنند؛ پرخاشگر شوند؛ یا برای پرهیز از موقعیت مشکل ساز، گوشه گیر شوند» (شریفی و دیگران، ۱۳۹۶: ۴).

حل مساله، به نوعی یافتن جواب یا جواب هایی برای یک سوال است؛ از این رو «تکنیک بارش فکری یا یورش فکری یا طوفان فکری، که یک تکنیک خلاقیت فردی یا گروهی است و باعث افزایش تعداد ایده ها می گردد» (برزکار، ۱۳۹۷: ۱۹۱)، کمک شایانی به حل مساله می کند. ادوارد دی بونو^۱، پدر تفکر خلاق، نیز تکنیک شش کلاه متفکر را مطرح کرد. این تکنیک شامل تفکر خلاق انتقادی است. در این روش هر مساله یا مشکل از طریق شش سبک فکری مورد بررسی قرار می گیرد و هر سبک فکری با رنگ یک کلاه مشخص می گردد. (همان) و بدین ترتیب بهترین راهکار از میان ایده ها انتخاب می گردد. «اغلب افرادی که هنگام مواجه شدن با مشکلات، در زندگی دچار درماندگی و ناتوانی می شوند، به این دلیل است که به طور انعطاف ناپذیری تنها از یک راه حل برای حل مشکلات مختلف استفاده می کنند و وقتی این راه حل موثر واقع نمی شود، آن ها راه حل های دیگر را امتحان نمی کنند. بنابراین ناامید شده و دست از تلاش برمی دارند» (محمدخانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۴۷).

در واقع راه حل ها، واکنش های مقابله ای هستند که برای تغییر ماهیت مسائل، واکنش های منفی هیجانی به آن ها، یا هر دو طراحی شده اند. راه حل های مؤثر، آن دسته از پاسخ های مقابله ای هستند که نه فقط از طریق به کار بستن آن ها فرد به هدف نایل می گردد؛ بلکه پیامدهای مثبت و مزایای دیگری را به طور همزمان به حداکثر و پیامدهای منفی و سایر هزینه ها را به حداقل می رساند (شکوهی یکتا و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۷).

¹ Edward Charles Francis Publius de Bono

روشن است که «اگر در فرآیند حل مساله، تشخیص مساله به درستی صورت نگیرد یا نادرست باشد، مراحل تصمیم‌گیری نیز دچار اشکال شده و در نهایت با اجرای تصمیمات ناصحیح، نه تنها حل مساله صورت نمی‌گیرد؛ بلکه می‌تواند زمینه‌ساز مشکلات بیشتر در آینده شده و حتی ممکن است باعث ایجاد شرایط بحرانی گردد. در مواردی که مسائل و مشکلات پیچیده و چندگانه است، باید در ابتدا آن‌ها را به اجزای کوچکتر و قابل مدیریت تفکیک کرد» (برزکار، ۱۳۹۷: ۱۹۰). افراد حل مساله شیمی، ریاضی و فیزیک را در مدرسه می‌آموختند؛ اما «حل مساله اجتماعی به شکل مدون از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد.» (فتی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۸۳). پیشگامان این حرکت، گلدفرید^۱ و دوزوربلا^۲، بر این باور بودند که آموزش مهارت‌های اجتماعی باید شامل آموزش مهارت حل مسائل اجتماعی نیز باشد. پژوهش‌های زیادی نشان داده‌اند که نقص در حل مساله اجتماعی با آسیب‌های روانی و اجتماعی در کودکی، نوجوانی و بزرگسالی همراه است. (همان: ۱۸۴)

روش پژوهش

در این پژوهش، که در حوزه مطالعاتی روان‌شناسی ادبیات قرار می‌گیرد، با تامل بر مهارت‌های دهگانه زندگی در تعریف سازمان جهانی بهداشت، تمامی ارتباطات انسانی از داستان‌های شاهنامه استخراج و دسته‌بندی شده؛ سپس شخصیت‌های شاهنامه و عملکردشان تحلیل شده است و نمونه‌های ممتاز آن که مرتبط با موضوع این مقاله است، نقد شده و از این رهگذر، چیره‌دستی فردوسی در توصیف لایه‌های عمیق روانی شخصیت‌ها و نتایج متفاوت حاصل از داشتن یا نداشتن این مهارت در شخصیت‌های شاهنامه گزارش شده است.

۴- تجزیه و تحلیل

در این پژوهش، اقداماتی که در شاهنامه به منظور حل مساله انجام می‌شود، در دو عنوان اصلی «حل مساله‌های ناماهرانه و ناتمام یا چاره‌گری‌های ناکارآمد» و «مهارت حل مساله یا چاره‌گری‌های کارآمد» بررسی می‌شود:

¹ Goldfried

² D'zorilla

۴-۱- حل مساله‌های ناماهرانه و ناتمام یا چاره‌گری‌های ناکارآمد

اشخاصی که در سبک‌های رفتاری منفعل و پرخاشگر هستند، همیشه از راه‌های ناسالم به حل مشکلات دست می‌زنند؛ آن‌ها با تصمیمات هیجان‌مدار و اشتباه خود، بی‌هیچ مصلحت‌اندیشی، به جای این که مسائل را حل کنند، مساله‌سازی می‌کنند و مشکلات را دامن می‌زنند و آسیب‌های بسیار بر خود و دیگران وارد می‌آورند.

۴-۱-۱- چاره‌گری ناکارآمد به سبب افزون‌خواهی

ضحاک به طمع پادشاهی زود هنگام، آزمندانه به وسوسه ابلیس در کشتن پدر با وی همداستان می‌شود:

زمانه برین خواجه سالخورد همی دیر ماند تو اندر نورد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱، ۴۷، ۹۵)

۴-۱-۲- چاره‌گری ناکارآمد به سبب ترس

در داستان پادشاهی قباد، نوه یزدگرد، سوفرای نامی، که روزی وی را به تخت نشانده بود و حال متکبرانه از شاه نشانیدن سخن می‌گفت، با برانگیختن هیجان ترس در دل قباد و به تحریک پهلوان بدسگالی به نام شاپور، به دست قباد کشته می‌شود. «قباد که از نفوذ روزافزون سوفرا در هراس بود و آن را خطری بزرگ برای مقام خویش احساس می‌کرد، کینه او را در دل گرفت و در نخستین فرصت بر آن شد که از تحت قیمومت سوفرا خارج شود؛ بنابراین از منازعه‌های موجود در بین اشراف استفاده کرد و از آنجا که میان سوفرا و شاپور مهران رقابتی وجود داشت، با استفاده از این هم‌چشمی با یاری شاپور، طی توطئه‌ای که ترتیب داده بود، سوفرا را از میان برداشت (غفوری، ۱۳۹۳: ۱۹۰). بهمن، فرزند اسفندیار، نیز به پندار احتمال کشته‌شدن پدر به دست تهمتن، قصد جان رستم می‌کند؛ تهمینه هم از هراس ماندن سهراب نزد پدر، رشديافتگی او را از تهمتن پنهان می‌کند و سهراب را بر آن می‌دارد که چنین کند. در واقع تراژدی بی‌همتای سهراب از اینجا آغاز و با مرگ زنده‌رزم و پنهان‌ماندن هویت رستم شکل می‌گیرد.

پدر گر شناسد کنون زین نشان، شده ستی سرافراز گردن کشان،

چو داند، بخواندت نزدیک خویش دل مادرت گردد از درد ریش (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲، ۱۲۶، ۱۱۴-۱۱۵)

تهمینه با اینکه خود اینگونه می‌اندیشد که در حال حل مساله است؛ در واقع از مساله فرار می‌کند و به همین سبب هم چاره‌گری وی در شمار حل مساله‌های ناکارآمد است.

۴-۱-۳- چاره‌گری ناکارآمد به سبب حسادت

سلم و تور نیز از سر کینه و حسادت، بی‌توجه به دست شستن ایرج از تاج و تخت و مهرطلبی‌اش، وی را می‌کشند:

بجنبید مر سلم را دل ز جای دگرگونه تر شد به آیین و رای (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱، ۱۰۸، ۳۸۸)

سه فرزند بودیم زیبای تخت یکی کهتر از ما به‌آمد به بخت (همان: ۲۹۷)

بدین بخشش اندر مرا پای نیست به مغز پدرت اندرون رای نیست

سزد گر بمانیم هر دو دژم کزین سان پدر کرد بر ما ستم (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱، ۱۰۹، ۳۰۲-۳۰۳)

نه ما زو به مام و پدر کمتریم که بر تخت شاهی نه اندر خوریم (همان: ۳۳۳)

و بدین ترتیب «سلم و تور که هر دو برادران ناتنی و مهتر ایرج راست کرداراند، او را به نشستی که قول دوستانه بودن آن را می‌دهند، فرا می‌خوانند.» (کلینتون، ۱۳۸۵: ۱۵۸) برادر کهتر آشتی خواه و مهرطلب است و برادرانش کینه توز. « ایرج، هابیلی دیگر است و برادرانش قابیل‌هایی از تبار آز و کینه و افزون‌خواهی.» (وزیری، ۱۳۸۷: ۲۲۹)

۴-۱-۴- چاره‌گری ناکارآمد به سبب کینه

در غمنامه سهراب، رستم با شناختن فرزند و پشیمانی از کرده خویش، سر آن دارد که خویشتن را تباه کند. بزرگان ایران زمین مانع وی می‌شوند و به‌منظور حل مساله، گودرز را به طلب نوشدارو نزد کاووس می‌فرستند؛ اما پادشاه از دادن نوشدارو امتناع می‌ورزد و این خود دلیلی بر قصد پلید درونی اوست نسبت به خاندان پهلوانی سیستان که همیشه منادی عزت و اقتدار و آزادگی قوم ایران بوده‌اند (صفا، ۱۳۶۹: ۲۴۲). در واقع کاووس کینه‌جو حل مساله را در نابودی سهراب می‌بیند؛ چرا که سهراب پیشتر وی را به سبب مرگ زنده‌رزم، تهدید به مرگ و تحقیر به ناتوانی کرده و سراپرده وی را از جا کنده است:

یکی سخت سوگند خوردم به بزم بدان شب کجا کشته شد زنده رزم

کز ایران نمانم یکی نیزه‌دار کنم زنده کاووس کی را به دار (فردوسی، ۱۳۸۶، ۲: ۱۶۸، ۶۱۳-۶۱۸)

خراد برزین، مشاور و دبیر خسرو پرویز بود. «با ظهور بهرام، گویا خراد موقعیتش را از دست داده بود و کینه او را به دل گرفت. چنانکه آمده، او نقش مهمی در تحریک هرمزد علیه بهرام داشت» (خالقی مطلق، ۱۳۹۶: ۷۰) و به توطئه او نقشه قتل بهرام عملی شد. ناکارامدی این دو حل مساله بدان سبب است که هر دوی این پهلوانان نام‌آور که سرمایه‌های انسانی و پشت و پناه تاج و تخت هستند و به سبب سلسله اقدامات هیجان‌مدار و ناسالم تباه می‌شوند.

۴-۱-۵- چاره‌گری ناکارآمد به سبب خشم

هنگامی که افراسیاب نوذر را گردن می‌زند، اغریث، برادر خردمند وی، در پی هشدار و درخواست بزرگان ایرانی به منظور پیشگیری از کین‌خواهی سنگین ایرانیان و جنگ و کشتار بی‌گناهان، این‌گونه حل مساله می‌کند که دیگر اسرای ایرانی را، با عقب‌نشینی عامدانه در برابر لشکرکشی زال، از اسارت و مرگ به دست افراسیاب می‌رهاند:

اگر بیند اغریث هوشمند مرین بستگان را گشاید ز بند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱، ۳۱۸، ۴۸۹)

مگر زنده از چنگ این آژدها تن یک جهان مردم آید رها (همان: ۳۱۹، ۵۰۵)

«در شاهنامه کمتر پهلوانی را می‌توان یافت که تصمیم او فقط قتل و غارت باشد. پهلوانان شاهنامه جز برای نام نمی‌جنگند» (کزازی، ۱۳۸۳: ۸). با این همه هرچند اغریث در شمار نیکان شاهنامه است و در این جا هم نیت خیر دارد؛ اما در نظر برادر، به کشور خود پشت کرده و آب به آسیاب دشمن ریخته است؛ از این رو بر وی خشم می‌گیرد و او را می‌کشد؛ کشتن پهلوانی نیک چون اغریث نیز از همان دست اقدامات هیجان‌مدار ناسالم و ناکارآمد است.

۴-۱-۶- چاره‌گری ناکارآمد در پی دیدن یک کابوس

ضحاک کابوس می‌بیند که در البرزکوه به بند کشیده شده است؛ از اخترشناسان مدد می‌جوید تا چاره کار خویش کند. آن‌ها می‌گویند کودکی به نام فریدون که پدر او را به دستور تو می‌کشند، تو را اسیر و در البرز به بند خواهد کشید؛ ضحاک در پس جستجوی بسیار، وقتی از

یافتن فریدون ناامید شد، «بزرگان کشور را گرد آورد و دستور داد تا محضری بنویسند. بدین مضمون که او شاهی دادگر و خداترس و نیکوکار است و جز عدل و داد و دهش و بخشش راهی و روشی ندارد و از حضاران مجلس خواست که بر آن نوشته گواهی نویسند (دبیرسیاقی، ۱۳۸۰: ۲۹). با اینکه ضحاک گمان می‌کند که بدین ترتیب حل مساله کرده است؛ اما قیام کاوه، حکایت از ناکارآمدی چاره‌اندیشی وی دارد.» از قضا همه این تدبیرها و چاره‌گری‌های فرعون مآبانه را فریاد یک آهنگر ساده نقش بر آب کرد» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۹-۱۰). در واقع هنگامی که مساله‌ای لاینحل می‌ماند، حکایت از چاره‌گری ناکارآمد، ناماهرانه و ناتمام دارد.

۴-۲-۴- مهارت حل مساله یا چاره‌اندیشی کارآمد

حل مساله یا چاره‌اندیشی کارآمد در شاهنامه زیرمجموعه‌های متنوعی دارد که در پی نمونه‌هایی از آن خواهد آمد.

۴-۲-۱- حل مساله با نیرنگ

بایسته است که به خاطر داشته باشیم گاهی نیرنگ در شاهنامه به مرگ قهرمانی چون سهراب می‌انجامد و به نظر می‌رسد که حل مساله‌ای ناکارآمد رخ داده است؛ اما اینگونه نیست؛ چرا که نیرنگ در جنگ، ابزاری است که قرار است مشکلی از شخصی که از این جنگ افزار بهره می‌جوید، حل کند؛ و نه الزاما از شخصیت مثبت داستان و به همین سبب است که با پیروز شدن رستم بر سهراب، با اینکه تراژدی دردناکی به وقوع می‌پیوندد؛ اما حل مساله کارآمد هم اتفاق می‌افتد. «نیرنگ و جادو، مجموعه گسترده رفتارهای غیرصادقانه و مبتنی بر فریب است که در غالب داستان‌های حماسی دنیا و شاهنامه نقش محوری دارد» (مینوی، ۱۳۷۶: ۱۱۶). در واقع دروغ و نیرنگ از جمله جنگ افزارهای مشروع و آشنای قهرمانان و صدق‌قهرمانان شاهنامه است؛ اما جنگجویان زمانی از ابزار نیرنگ بهره‌برداری می‌کنند که از رهگذر آن بتوانند بر دشمن خود مزیتی بیابند؛ به ویژه وقتی که قدرت و نیروی خود را به تنهایی آنقدر توانمند نمی‌بینند که تضمین‌کننده پیروزی آن‌ها باشد؛ البته نیرنگ جزو مهارت‌هایی نیست که قهرمان از داشتن آن به خود ببالد؛ اما در جهانی که دروغ و فریب از سکه‌های رایج بازار آن است، آشنایی با فریبکاری برای ادامه حیات قهرمان، از ضرورتی حیاتی برخوردار است و آنجا

که تمامی جنگ افزارهای آدمی از کار می افتد، فریب و نیرنگ، واپسین سلاحی است که می توان بر آن اعتماد کرد و امید بست (کلینتون، ۱۳۸۲: ۱۵۷). البته این نحوه عملکرد در مورد همه قهرمانان شاهنامه صدق نمی کند. به عنوان مثال، ایرج، سهراب و سیاوش نمونه های برجسته پایبندی مداوم به رفتار صادقانه اند. چاره اندیشی به نیرنگ در شاهنامه انواعی دارد که در پی خواهد آمد:

۱-۱-۲-۴- تغییر هویت با جامه مبدل

در جنگ یازده رخ، بیژن هومان را کشت و «عزم بازگشت نمود؛ اما گذار وی در راه بر لشکریان ترک بود. اندیشید که مبادا گروهی بر وی بتازند؛ پس زره سیاوش از تن دور کرد و جامه رزم هومان پوشید و درفش او را بالای سر افراشت» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۰: ۱۸۴). تا لشکر ترکان فکر کنند هومان پیروز میدان است و خود را از مهلکه با این تدبیر نجات داد.

در داستان بیژن و منیژه، رستم با بررسی شرایط به هیات بازرگانان درمی آید تا بتواند بیژن را پیدا کند و رهایی دهد؛ رستم کارآزموده است و می داند که نبرد، چاره این کار نیست و می گوید:

کلید چنین بند باشد فریب نباید بر این کار کردن نهیب

بدین کار باید کشیدن عنان نه هنگام گرز است و تیغ و سنان (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳، ۳۶۶-۳۶۷، ۸۴۰-۸۴۱)

رستم سپس انگشتی خود را در شکم مرغ پنهان می کند تا بیژن با دیدن انگشت رستم، پیام او را دریافت کند.

چو دست خورش برد از آن داوری بدید آن نهان کرده انگشتی (همان: ۳۷۵، ۹۷۱)

اسفندیار که اسوه و مظهر راست کرداری است، آنگاه که می بیند با زور یارای وارد شدن به روئین دژ ارجاسپ را ندارد، با زیرکی و نیرنگ خود را در لباس بازرگانان در می آورد تا بدان روش به دژ وارد شود.

سپهبد به دز روی بنهاد و تفت بکردار بازارگانان برفت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵، ۲۵۹، ۴۷۶)

منوچهر نیز پس از کشتن تور، روی به سلم آورد تا سپاه او را نیز درهم شکنند. وی با قارن، سردار خود، گفت که سلم در میان دریا دژی محکم دارد که اگر بدانجا رود، دستیابی بدو ناممکن است. «قارن چاره‌ای اندیشید. انگشتی تور را گرفت و با پیامی مجعول برای دژدار قلعه از قول تور درلباس ترکان به جانب قلعه روان شد و با کشتی به آنجا رفت و انگشتی تور را به دژدار قلعه نشان داد و گفت که فرستاده تور است و باید در محافظت قلعه وی را یاری دهد. مبادا ایرانیان بدانجا حمله آورند و تصرف کنند. دژدار فریب خورد و او را به قلعه راه داد» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۰: ۳۶).

۴-۲-۱-۲- آشکار کردن هویت

آشکار کردن هویت در شاهنامه به دو گونه است: ۱. آشکار کردن هویت خود ۲. آشکار کردن هویت دیگری

۴-۲-۱-۲- آشکار کردن هویت خود

سهراب جوان و ساده‌دل، سه بار از سه گرد ایرانی فریب می‌خورد؛ گردآفرید، هجیر و رستم. هر سه پهلوان در حقیقت به‌مصلحت و برای حل مساله وی را می‌فریبند؛ نخست گردآفرید که زنی است پهلوان و به هر شیوه می‌خواهد برنده میدان نبرد با تورانیان باشد؛ از این رو چون به ناچارگی گرفتار می‌شود، ابتدا جاذبه جنسیت را دام نبرد با سهراب می‌کند؛ وی با آگاهی از ضعف خود و برای جبران ناتوانی، به این نکته پی‌می‌برد که می‌بایستی افسونی دراندازد؛ پس با حالتی که شاید نشانگر تسلیم باشد، کلاه‌خود از سر بر می‌دارد؛ اما دقیقاً در همان حال برای نخستین بار به سهراب گوشزد می‌کند که تو نه با یک مرد که با یک زن می‌جنگی! سهراب در شگفت می‌ماند. گردآفرید هم که شگفت‌زدگی سهراب را به نفع خویش می‌بیند، با خود می‌گوید جز با فریب و فسون راه نجاتی نیست و به همین دلیل به سهراب یادآور می‌شود که اگر سپاهیان تو از زن بودن من خبردار گردند، در آن صورت پیامدهایی ناخوشایند و شرم‌آور در انتظار تو خواهد بود (کلینتون، ۱۳۸۲: ۱۶۹-۱۷۰).

بدانست کاویخت گردآفرید مرآن را جز از چاره درمان ندید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲، ۱۳۴، ۲۱۳)

وی پس از آن که سهرابِ نازآموده جویای نام را از بیم نام، رام می‌گرداند، از وی می‌گریزد و او را می‌فریبد و پیروزمندانه به قلعه باز می‌گردد.

چنین گفت گژدهم کای شی‌رزن پر از غم بد از تو دل انجمن

که هم‌رزم جستی هم افسون و رنگ نیاید ز کار تو بر دوده‌نگ (همان: ۱۳۵، ۲۳۴-۲۳۵)

همین نیرنگ به او این امکان را می‌دهد تا بتواند فتح و تصرف دژ از سوی سهراب را به نحوی به تعویق اندازد تا در این فاصله خود پیکی را جهت هشدار به دربار کاووس روانه سازد که سپاه ترک پای در مرز ایران نهاده است.

۴-۲-۱-۲-۴ آشکار کردن هویت دیگری

قیدافه، فرمانروای آندلس (اسپانیا)، نیز از زنان جراتمند، کاردان و خودآگاه شاهنامه است؛ وی پیش از حمله اسکندر، صورتگری را به مصر فرستاد تا تصویر اسکندر را برایش بکشد؛ وقتی اسکندر با تغییر هویت نزد وی می‌آید و خود را وزیر وی معرفی می‌کند، قیدافه هویت او را در خلوت بر وی آشکار می‌دارد و با نشان دادن موضع قدرت خود و ضعف اسکندر و خطرهایی که او را در جایگاه فرستاده تهدید می‌کند، بر وی رحمت می‌آورد و با مدیریت بحران، پیمان صلح با او می‌بندد و مشکل باژ و خراج را حل و فصل می‌کند. اسکندر با دیدن درایت قیدافه به وی می‌گوید:

به جان باز دارم وفای ترا نجویم به چیزی جفای ترا

برادر بود نیک‌خواهت مرا به جای صلیب ست گاهت مرا (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۹۰، ۶: ۹۶۹-۹۷۰)

۴-۲-۱-۳-۴ پنهان کردن هویت

پنهان کردن هویت نیز در شاهنامه به دو گونه است: ۱. پنهان کردن هویت خود ۲. پنهان کردن هویت دیگری

۴-۲-۱-۳-۱- پنهان کردن هویت خود

آنگاه که سهراب در پی یافتن پدر خویش به ایران پای می‌گذارد، رستم با اطمینان خاطر از اینکه فرزندی که وی در توران دارد، هنوز پسر بچه‌ای بیش نیست، پرس و جوهای سهراب از خویش در مورد هویتش را تلاش‌هایی فریبکارانه برای درهم شکستن مقاومت خود تلقی می‌کند؛ پس می‌کوشد تا این تلاش‌ها را با ناکامی روبرو سازد. از این روست که وانمود می‌کند که من رستم نیستم. او همچنین از فریبی استفاده می‌کند که پیش از آن بدان توانسته بود رقیبی توانمند را بترساند. در آن ماجرا، رستم در مقام فرستاده کیکاووس به مازندران وارد شده بود و با ترفندهایی فراوان توان خود را به رخ کلاهور، پهلوان دربار، کشیده و سرانجام نیز او را از پای درآورد؛ در آنجا نیز در پی هنرهای رزمی او، شاه مازندران از وی پرسیده بود که آیا تو رستمی؟ و رستم به سبب ایجاد رعب در اندیشه دشمن، خود را رزمنده‌ای معمولی و بنده‌ای ناچیز در برابر رستم معرفی کرده بود و بدین ترتیب کلاهور نزد شاه مازندران رفته و به وی گفته بود: «بهتر است با رستم آشتی کند» (امرای، ۱۳۸۲: ۸۶).

چنین داد پاسخ که من چاکرم اگر چاکری را خود اندر خورم

کجا او بود من نیایم به کار که او پهلوان ست و گرد و سوار (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲، ۵۲: ۷۰۹-۷۱۰)

۴-۲-۱-۳-۲- پنهان کردن هویت دیگری

با اینکه سهراب شرط آزادی هجیر را راستی و نمایاندن رستم قرار می‌دهد، هجیر از هراس آسیب رسیدن به رستم، کیستی تهمتن را پنهان می‌کند؛ چرا که با خود می‌اندیشد:

بدین کتف و نیروی و این یال او شود کشته رستم به چنگال او

وز ایران نباشد کسی کینه خواه بگردد سر تخت کاووس شاه

چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده دشمن بدو شادکام

اگر من شوم کشته بر دست اوی نگردد سیه روز چون آب جوی

چو گودرز و هفتاد پور گزین همه پهلوانان با آفرین

نباشد به ایران، تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد (همان: ۱۶۵-۱۶۶، ۵۹۴-۵۹۹)

«دست کم در یک مورد از داستان‌های شاهنامه نیز مسأله بهره‌گیری از سلاح فریب به گونه‌ای تصویر شده که گویی در حقیقت نشأت‌گرفته از ایثار و از خودگذشتگی قهرمان است» (کلینتون، ۱۳۸۲: ۱۶۴) و به مرگ وی می‌انجامد.

بدو گفت سهراب کین نیست داد ز رستم نکردی سخن هیچ یاد

کسی کو بود پهلوان جهان میان سپه در نماند نهان (همان: ۱۶۳، ۵۶۳-۵۶۴)

هجیر، برای پیشگیری از گزند سهراب به رستم، تهمتن را پهلوان چینی معرفی می‌کند:

چنین گفت کز چین یکی نیکخواه به نوی رسیده است نزدیک شاه (همان: ۱۶۰، ۵۳۱)

از این روی «می‌توان تصور کرد که سکاها شبیه به چینیان بودند. در داستان رستم و اکوان دیو هم ردپای اساطیر چینی (سکایی) دیده می‌شود. نام مادر بزرگ مادری رستم، سین‌دخت، به معنی دختر چینی است که به نژاد سکایی او دلالت دارد» (شمیسا، ۱۳۹۷: ۶۳۳).

هومان و بارمان نیز هویت رستم را از سهراب پنهان می‌کنند تا پدر و پسر متحد نشوند و رستم به دست سهراب کشته شود و افراسیاب بتواند کاووس را از سلطنت به زیر کشد. درست مخالف هجیر که می‌خواهد رستم آسیب نبیند.

۴-۲-۱-۴- حل مساله با مجنون‌نمایی و دوری از خرد

پس از آن که پیران کیخسرو را از کوهساران به نزد خود آورد، چون از آسیب افراسیاب بر جان او بیمناک بود، چاره‌ای اندیشید که با دیوانه جلوه دادن فرزند سیاوش، مانع کشته شدن کیخسرو نوجوان شود و به وی گفت: «باید از هرچه از تو پرسد، پاسخش را نامناسب دهی تا شاه تصور کند که در عقل تو خللی هست و بدین چاره از تباه کردن تو منصرف شود» (دبیرسیاکی، ۱۳۸۰: ۱۱۱).

بدو گفت کز دل خرد دور کن چو رزم آورد پاسخش سور کن

مرو پیش او جز به بیگانگی مگردان زبان جز به دیوانگی

مگرد ایچ گونه به گرد خرد یک امروز بر تو مگر بگذرد (همان: ۳۷۲، ۲۴۷۳-۲۴۷۵)

نکته شگفت این داستان از دیدگاه مهارت حل مساله، آن است که فردوسی برخلاف ارادتی که همواره به خردمندی دارد، نرم و زیرکانه می آموزاند که گاهی پرهیز از خرد و تظاهر به نفهمیدن و ندانستن، راهکار کارآمد رهایی است.

۴-۲-۱-۵- حل مساله با سازش مصلحتی

در داستان پادشاهی نوذر، افراسیاب دو سردار خود، شماساس و خزروان، را به سیستان گسیل می دارد تا در نبود زال آنجا را تسخیر کنند. زال در گرگسار سرگرم دخمه ساختن برای سام است و شهر را مهرباب اداره می کند، مهرباب به دو سردار ترک، به تدبیر، پیغام می دهد که حاضر است با آنان بسازد و می گوید: «من از تبار ضحاکم و به مصلحت با خاندان سام خویشی کرده ام که ایمن بمانم. شما چند روز بیاسایید تا من به افراسیاب پیغام بفرستم و موافقت او را با تسلیم خود و شهر به دست آورم و پس از آن همراه شما به خدمت وی بیایم» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۰: ۵۷).

۴-۲-۱-۶- حل مساله با آیین سازی

نیرنگ دیگری که رستم در رزم با سهراب می کند، آوردن آیین و رسم مجعولی است که «زشت ترین و بدفراجم ترین پیروزی رستم که در واقع عامل تضمین پیروزی وی، سادگی و خام طبعی پسرش، سهراب، است» (کلینتون، ۱۳۸۲: ۱۶۰)، با آن رقم می خورد تا در پس آموزه های مستور شاهنامه آشکاره گردد که حتی شاهکار آفرینش حکیم توس و الگوی مردانگی و جوانمردی ایرانی، به اعتبار انسان بودنش، در تنازع بقا، پایش حتی بر ساده ترین اصول انسانی و پهلوانی می لغزد و از نام و ننگ نمی اندیشد؛ چرا که همانند انسان واقعی، دل در گرو دنیا و پای در خاک سیاه تعلقات دارد.

کسی کو به کشتی نبرد آورد، سر مهتری زیر گرد آورد،

نخستین که پشتش نهد بر زمین نبرد سرش گرچه باشد به کین

اگر بار دیگرش زیر آورد به افکندنش نام شیر آورد

روا باشد ار سر کنند زو جدا چنین بود تا بود آیین ما(همان: ۱۸۲-۱۸۳، ۸۱۹-۸۲۲)

۴-۲-۱-۷- حل مساله با تمارض

بهرام گور، که با نام برزوی به رسولی نزد شنگل، پادشاه هند رفته بود، هنگامی که قصد فرار با سپینود، دختر شاه، دارد، به تدبیر وی، برای نرفتن به جشن پادشاه، تمارض می کند و همان روز از هند می گریزد:

همی بود تا تازه شد جشنگاه گرانمایگان برگرفتند راه

چو برداشت شنگل که آید به دشت زنش گفت برزوی بیمار گشت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶، ۵۹۰-۵۹۱، ۲۲۹۷-۲۲۹۸)

هفت روشی که در این بخش ذکر شد، زیرمجموعه‌هایی متنوع از حل مساله کارآمد با نیرنگ در شاهنامه است.

۲-۴-۲- حل مساله با مهارت‌های زندگی

مهارت‌های زندگی مجموعه‌ای از توانایی‌های ارتباطی هستند که مرز مشخصی نمی‌توان میانشان کشید و آن‌ها گاه به تنهایی و گاه در ادغام با دیگر مهارت‌ها یاری‌گر انسان هستند.

۴-۲-۱- حل مساله با مهارت مدیریت هیجانات

زرمهر، فرزند سوفرای، با اقرار به خطای پدر و مدیریت هیجان خشم و کینه، تصمیم به حمایت از قباد و دوستی با وی می‌گیرد و این‌گونه از جنگ و غارت و خونریزی، پیشگیری و مشکل تفرقه و آشوب داخلی را حل و فصل می‌کند؛ حتی برای کشنده پدر هوشمندانه به خواستگاری می‌رود و حاصل این ازدواج می‌شود کسری انوشیروان.

بدو گفت زرمهر کای شهریار زبان را بدین باره رنجه مدار

پدر گر نکرد آنچ بایست کرد ز مرگش پسر گرم و تیمار خورد

ترا من به سان یکی بندهام به پیش تو اندر پرستندهام (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷، ۶۲-۶۳، ۱۳۵-۱۳۷)

در داستان پادشاهی نوذر نیز آنجا که بزرگان شکوه از ستم و زر اندوزی شاه نزد سام می‌کنند، با پیشنهاد پادشاهی به وی، پور نریمان را در موقعیت تصمیم‌گیری قرار می‌دهند؛ اما سام ابتدا معترضان نوذر را آرام و آنها را از اندیشه تعویض شاه و تفویض سلطنت به خاندانی دیگر منصرف می‌کند و سپس با مدیریت هیجان‌آز در خویش، از پذیرفتن پادشاهی سر باز می‌زند؛ در پی آن نوذر را با بازگو کردن داستان‌هایی از دادگری شاهان گذشته و آیین آنها پند می‌دهد و وی را از تجدید پیمان بزرگان و سپاهیان آسوده خاطر می‌کند. نوذر نیز تغییر رویه می‌دهد.

جریره، همسر سیاوش، که از زنان وزین و با درایت شاهنامه است، وقتی فرزندش را از دست می‌دهد، برای نیفتادن خود، گنج و مرکب به دست سپاه طوس نابخرد، که ناجوانمردانه فرود بی‌گناه را زارتر از پدر می‌کشد، با کمی تامل و مدیریت هیجان و بحران با شکافتن شکم اسبان و آتش زدن گنج‌ها و فرو کردن دشنه در سینه خود، حل مساله می‌کند. فرود، نیز در واپسین دم حیات به ساکنان دژ توصیه کرده بود که خویشتن را از بام به زیر افکنند تا اسیر نامردان نشوند.

پرستندگان بر سر دژ شدند همه خویشتن بر زمین بر زدند

جریره یکی آتشی بر فروخت همه گنج‌ها را به آتش بسوخت

یکی تیغ بگرفت از آن پس به دست در خانه تازی اسبان ب بست

شکمشان بدرید و ببرید پی همی ریخت از روی او خون و خوی

بیامد ببالین فرّخ فرود بر جامه او یکی دشنه بود

دو رخ را به روی پسر بر نهاد شکم بر درید از برش جان بداد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳، ۵۷، ۴۸۲-)

(۴۸۷)

۴-۲-۲-۲- حل مساله با مهارت ارتباط موثر

سیاوش نیز در مجال حضورش در شاهنامه همواره در حال حل مساله است. شفاعت سودابه، داوطلبی برای جنگ و پذیرش درخواست صلح با توران، همگی حل مساله‌هایی است که برای نجات اسیران، وفای به عهد و پیشگیری از ویرانی و کشتار انجام می‌دهد. پناهندگی به توران و جلای وطن او هم به منظور حل مساله اما علیرغم میل باطنی است:

سیاوخش لشکر به جیحون کشید از آب دو دیده رُخش ناپدید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲، ۲۸۱-۲۸۲، ۱۲۱۵-۱۲۱۶) در پی رویگردانی سیاوش از پدر، پیران، وزیر افراسیاب، با پیشنهاد دعوت وی به توران، افراسیاب را بر آن می‌دارد تا به منظور ارتباط موثر و صلح میان دو کشور، با نوشتن نامه‌ای سهراب را از اندیشه گذر از خاک توران منصرف کند:

تو بر کشورم بگذری، در جهان نکوهش کننم کهان و مهان (همان: ۲۷۸، ۱۱۷۲)

در داستان آوردن کیخسرو از توران، فرنگیس و کیخسرو از گیو می‌خواهند که پیران را به سبب خدمات و نیکی‌ها و ارتباط موثرش با آنها نکشد؛ اما گیو سوگند یاد کرده که خون وی را بریزد؛ سرانجام کیخسرو به گیو پیشنهاد می‌کند گوش پیران را خراشی دهد تا قطره‌ای از خون وی بر زمین چکد و سوگندش تحقق یابد:

بدو گفت کیخسرو ای شیرفش زبان را ز سوگند یزدان مکش

کنون دل به سوگند گستاخ کن به خنجر ورا گوش سوراخ کن

چو از خنجرت خون چکد بر زمین هم از مهر یاد آیدت هم ز کین (همان: ۴۴۱، ۳۱۴-۳۱۹)

در واقع فردوسی با رویارویی مهر و کین در این داستان، درست مانند میانجی‌گری رستم به منظور بخشایش گرگین میلاد بر سر چاه بیژن، به شیوه‌ای نرم و خوشایند می‌آموزاند که همیشه راهی برای انعطاف وجود دارد و با مدارا و مروت است که از سویدای قلب آدمی نور و شعور زاده می‌شود و ارتباط موثر شکل می‌پذیرد.

۴-۲-۳- حل مساله با مهارت مدیریت استرس

در داستان اکوان دیو، رستم چشم می‌گشاید و خود را بر پشت دیو و بر آسمان می‌یابد؛ و دچار استرس می‌گردد:

غمی شد تهمتن چو بیدار شد سر پر خرد پر ز پیکار شد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳، ۲۹۲، ۶۰)

با این حال چون اطلاعات کیفی و کافی از وارونه‌کاری دیوان دارد، با آگاهی و خلاقیت و سنجشگری بر استرس خود چیره می‌شود و با تصمیم‌گیری بجا حل مساله می‌کند:

چنین داد پاسخ که دانای چین یکی داستانی زده است اندرین
که در آب هر کو برآورد هوش به مینو نبیند روانش سروش
به زاری بماند روانش به جای خرامش نباشد به دیگر سرای
به کوهم بر انداز تا ببر و شیر ببینند چنگال مرد دلیر (همان: ۲۹۲-۲۹۳، ۶۷-۷۰)

۴-۲-۲-۴ - حل مساله با تفکر خلاق

در داستان پادشاهی ضحاک دو آشپز به نام‌های ارماییل و کرماییل با تفکر خلاق، راهی اندیشیدند و برای نجات هم‌نوعان هر روز در هنگام آشپزی مغز یک گوسفند را جایگزین مغز جوان دوم کردند؛ بدین ترتیب توانستند روزانه یکی از دو تنی را که برای بیرون کردن مغزشان می‌آوردند، از مرگ نجات بخشند و به این شیوه تا حد امکان به حل مساله جوان‌کشی در دوره پادشاهی ضحاک تا قیام کاوه و پادشاهی فریدون پرداختند.

از آن دو یکی را برداختند جزین چاره ای نیز نشناختند
برون کرد مغز سر گوسفند بیامیخت با مغز آن ارجمند (فردوسی، ۱۳۸۶، ۱: ۵۶-۵۷، ۲۹-۳۰)

در پادشاهی قباد، پسر پیروز، در دوره ای که مزدک وزیر وی است، خشکسالی و قحطی می‌شود و مردم به طلب نان به درگاه شاه روی می‌آورند. مزدک به چاره‌گری نزد قباد می‌رود و به او می‌گوید: «شاهها آن کس که نان دارد و به کسی که محتاج است، نمی‌دهد، همانند کسی است که پادزهر دارد و از مارگزیده دریغ می‌ورزد. اگر کیفر آن کسی که پادزهر دارد و دریغ می‌ورزد، کشتن است، جزای این صاحبان نان نیز همان حکم دارد و گفت گناه نریختن خون چنان مردمان به گردن چنین مردم مسکین است؛ پس مزدک مردم را فرمان داد که بروند و هر جا انبار گندم بیابند، بگیرند و از آن سدّ جوع کنند» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۰: ۳۸۲) و بدین ترتیب با تفکر خلاق مساله قحطی و گرسنگی مردم حل می‌شود.

دویدند هر کس که بد گرسنه به تاراج گندم شدند از بنه (فردوسی، ۱۳۸۶، ۷، ۷۲: ۲۴۴)

برای از بین بردن بهرام‌چوبین نیز در شاهنامه با تفکر خلاق حل مساله می‌شود. «بهرام چوبین یکی از سرسپردگان پادشاه و مردی ماهر در جنگاوری بود که در دوره خسرو اول، انوشیروان،

با پیروزی‌های جنگی، خود را متمایز گردانید و یکی از دوستان نزدیک پادشاه شد و خیلی زود به بالاترین درجه یعنی سپاهبدی سپاه ایران ترفیع مقام یافت و سپس رییس کاخ گردید» (کریستن سن، ۱۳۸۰: ۳۱۷). وی پس از اختلاف با هرمزد و قیام علیه او، برای تفرقه انداختن میان هرمز و پسرش، دستور داد با تصویر و نام خسرو پرویز، سکه‌های زر و سیم بزنند و تلاش کرد تا بازرگانان، با خریده‌های کلان در تیسفون و پرداخت بهای آن با این پول، سکه‌ها را در بازار به جریان اندازند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۱). آشوبی در مملکت برپا شد و در سپاه تفرقه افتاد. هرمزد کشته شد و خسرو پرویز برای آرام‌سازی کشور، از روم یاری گرفت و حل مساله سرانجام اینگونه اتفاق می‌افتد که وقتی «خسرو از طریق مردانگی و دلاوری نمی‌تواند بر بهرام چیره گردد، از طریق اجیرکردن قاتلی، موفق به کشتن بهرام می‌شود» (مهرکی و عبدالاحدی، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

۴-۲-۵- حل مساله با مهارت تفکر نقاد

اصل نخست در تفکر نقاد این است که شنیده‌ها، درخواست‌ها و پیشنهادهای را به راحتی نپذیریم و با درنگی بسنده و معقول، فرصتی به منظور اندیشیدن و تشخیص سره از ناسره برای خود در نظر بگیریم. منظور از نقد کردن، در واقع سنجیدن، ارزیابی، مطالعه و بررسی کردن است. ممکن است برخی تصور کنند که منظور از انتقاد، عیب جویی است؛ اما تفکر نقادانه، یعنی انسان قبل از این که تصمیمی بگیرد یا کاری را شروع کند، خوب بیندیشد و بررسی کند که آیا کاری که انجام می‌دهد یا تصمیمی که می‌گیرد، صحیح است یا نه (محمد خانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۱۴ و ۳۱۵).

در داستان سیاوش، آنجا که سودابه وی را متهم به تعرض بر خود می‌کند، کاووس برمی‌خیزد و به ارزیابی شواهد می‌پردازد؛ بدینسان که بر و بازو و دست و اندام سیاوش را از سر تا به پا می‌بوید؛ اما اثری از عطر و بوی در آن نمی‌بیند؛ در حالی که سودابه عطرآمیز و خوش بوست و چون سنجشگرانه درمی‌یابد که سیاوش بی‌گناه است، تسلیم فریب سودابه نمی‌شود و در برابر او می‌ایستد:

ز سوداوه بوی می و مشک ناب همی یافت کاووس و بوی گلاب

نبود از سیاوش بر آن گونه بوی نشان پسودن نبود اندروی (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۶۵-۳۶۶)

با اثبات بی‌گناهی سیاوش، کاووس از وی می‌خواهد که برای حفظ آبرو، این راز را فاش نکند تا چاره‌ای بجویند:

مکن یاد ازین نیز و با کس مگوی نباید که گیرد سخن رنگ و بوی (همان: ۲۲۷، ۳۷۶)

۲-۴-۳ - حل مساله با رسوم و سنت ها و آیین

در شاهنامه رسومی مانند رقابت، حکمیت، پیوند خویشی هست که برخی مسائل با آن‌ها حل و فصل می‌شود.

۲-۴-۳-۱ - حل مساله با رسم رقابت

در حوادث پس از کشته شدن سیاوش، برسر جانشینی کاووس میان گیو و طوس مباحثه و جدال بالا می‌گیرد. سرانجام مقرر می‌شود به کارزار بپردازند؛ اما طوس که انبوه سپاه گودرز و کیخسرو را می‌بیند، درمی‌یابد که این جنگ، تباهی بسیار دارد و سود آن تنها به دشمنان خواهد رسید؛ پس برخلاف شخصیت نابخرد همیشگی‌اش این بار، خردمندانه و هوشمندانه، بر آن می‌شود تا حل مساله کند؛ از این رو کسی را نزد کاووس می‌فرستد تا در این میانه حکم شود. سرانجام «بر آن نهادند که طوس و فریبرز در یک نوبت و کیخسرو با گودرز در نوبت دیگر به تسخیر دژ بهمین روند. هر کدام توفیق تسخیر آن قلعه را یافتند، شاهی از آن او باشد» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۰: ۱۲۳).

۲-۴-۳-۲ - حل مساله با رسم پیوند و خویشی

در داستان پادشاهی بهرام‌گور، شاه هند برای برقراری ارتباط موثر با ایرانیان و حل مساله خطر لشکرکشی احتمالی آنان، دخترش، سپینود را به همسری بهرام درمی‌آورد تا وی در هندوستان بماند و یاور آنان شود.

بدو داد سنگل سپینود را چو سرو سهی شمع بی‌دود را (فردوسی، ۱۳۸۶، ۶، ۵۸۲، ۲۱۹۶)

۲-۴-۳-۳ - حل مساله با رجز خوانی

رجز، یکی از رسوم و ترفندهای مهم روانی غلبه بر دشمن است. «کارکرد رجزها ایجاد رعب و وحشت در دل حریف است که به شکل اثبات اصالت نژاد خود و بی‌ریزگی دشمن، ترساندن

دشمن، کین خواهی، زورآوری، تحقیر و سرزنش و تمسخر، توصیف شایستگی‌های گذشته، توصیف کارهای بزرگ انجام‌شده و کشتن قهرمانان بنام انجام می‌شود» (مرادی و صلواتی، ۱۳۹۱: ۴۵). پهلوانان گاهی با رجزخوانی و خراب کردن روحیه حریف، در نبردها حل مساله می‌کنند. در واقع دستیابی به پیروزی در صحنه جنگ به یاری رجزخوانی، حل مساله شکست است.

در داستان کاموس‌کشانی، قبل از ورود رستم به صحنه نبرد، اشکبوس توانسته بود با رجزخوانی‌های خود، وحشت و هراس را به جبهه ایرانیان القا کند؛ به گونه‌ای که رهام در برابر او تاب مقاومت نیاورده بود؛ اشکبوس که تا آن زمان حریفی در تراز خود ندیده بود، با رستم نیز جنگ نرم و روانی را آغاز می‌کند و از مرگ وی که پیاده به آوردگاه آمده، سخن می‌گوید و خنده زنان از او می‌پرسد:

بدو گفت خندان، نام تو چیست؟ به بی تن سرت بر، که خواهد گریست؟

تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسی؟ کزین پس نبینی تو کام

مرا مام من نام، «مرگ تو» کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳، ۱۸۳، ۱۲۸۵-۱۲۸۷)

رستم سپس پیاده بودنش را که اشکبوس نقطه ضعف وی شمرده بود، با پدافند نرم زیرکانه‌ای از شجاعت و اعتماد به نفس برمی‌شمارد و سپس ضربه روانی آخر را با بیان اینکه فرمانده گفته اگر اسب نیاز داشتی، از حریف بگیر، بر اشکبوس وارد می‌کند و وقتی جنگ نرم به ثمر می‌نشیند، به جنگ سخت و کمان، حریف را از پای در می‌آورد:

پیاده مرا زان فرستاد طوس، که تا اسپ بستانم از اشکبوس (همان: ۱۲۹۳)

در واقع «رستم می‌داند باید ابتدا زیر ساخت‌های روحی و روانی حریف را مختل کند؛ سپس با او به جنگ رویاروی بپردازد» (مهدی پور و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۹).

۴-۲-۴- حل مساله به شیوه های دیگر

خواب‌ها و کابوس‌ها، علم نجوم و عناصر ماورالطبیعه نیز از جمله ابزارهایی هستند که گاهی در داستان‌های شاهنامه شاهان و پهلوانان را به حل مساله و می‌دارند.

۴-۲-۱- حل مساله در پی دیدن یک کابوس

در داستان سیاوش، افراسیاب در پی دیدن کابوسی هولناک درباره شکست از ایرانیان و ریزنی با اخترشناسان، به منظور حل مساله جنگ، تصمیم به صلح می‌گیرد که چاره‌گری‌ای کارآمد است و برخلاف برخی اتهامات ناروا آشکارا می‌بینیم که فردوسی، بی‌هیچ‌گونه تعصب و نژادپرستی حتی دشمنان را آنگاه که رفتاری ارزشمند از آنان سر می‌زند، با صفاتی نیکو چون "پرمایه" افراسیاب، اغریث "هوشمند" و پیران "بسیارهوش" و "خردیافته" توصیف می‌کند:

چنین گفت پرمایه افراسیاب که هرگز کسی این نبیند به خواب

چنان چون شب تیره من دیده‌ام ز پیر و جوان نیز نشنیده‌ام

بیابان پر از مار دیدم به خواب جهان، پر ز گرد، آسمان پر عقاب (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲، ۲۴۹-۷۱۳-۷۱۵)

در واقع حل مساله و چاره‌گری زمانی کارآمد است که مساله‌ای از صاحب مشکل حل شود و مشکل لاینحل و ناتمام نماند. در این داستان، کابوس افراسیاب، مساله جنگ را حل می‌کند؛ اما کابوسی که ضحاک می‌بیند؛ با وجود همه اقداماتی که به منظور کشتن فریدون صورت می‌گیرد، ناتمام و ناکارآمد است؛ چرا که دست آخر مشکل و مساله ضحاک، حل نمی‌شود؛ اما همین داستان اگر از دیدگاه حل مشکل مردم و به ثمر رسیدن قیام کاوه و فریدون نگریسته شود، حل مساله‌ای کارآمد به شمار می‌آید.

۴-۲-۲- حل مساله با چاره‌جویی از احوال ستارگان

در داستان پادشاهی منوچهر، با آنکه شاه از دلدادگی زال و رودابه، به سبب رسیدن نسبش به ضحاک، ناخرسند است، دستور می‌دهد تا ستاره‌شناسان در طالع زال بنگرند تا مگر با آگاهی از احوال ستارگان بر تابوی نژاد تدبیری بیندیشد و چون آن‌ها نوید می‌دهند که از این پیوند خجسته پهلوانی نامدار و پشت و پناه سپاه و تاج و تخت زاده خواهد شد، شاه خرسند می‌شود و با انعطافی معقول خواسته زال را اجابت می‌کند.

در داستان رستم و اسفندیار نیز، چون اسفندیار از پدر طلب تاج و تخت و وفای به عهد می‌کند، گشتاسب، جاماسب را فرا می‌خواند تا با اخترشناسان طالع اسفندیار را بررسی کنند و ببینند چه تدبیری رواست. جاماسب می‌گوید:

ورا هوش در زاولستان بود به دست تهم پور داستان بود
به جاماسپ گفت آن زمان شهریار که این روز را خوارمایه مدار
اگر من سر تخت شاهنشاهی، سپارم بدو تاج و گنج مهی،
نبیند بر و بوم زاولستان؟ نداند کس او را به کاولستان؟

شود ایمن از گردش روزگار؟ بود اختر نیکش آموزگار؟ (فردوسی، ۱۳۸۶، ۵، ۲۹۷، ۶۶-۷۰)

پاسخ جاماسب این است که سرنوشت قابل تغییر نیست. گشتاسب که به دنبال مجوزی می‌گردد تا با دلی آرام از سفره آز کام گیرد، به پیشواز تقدیر شوم فرزند می‌رود و وی را آگاهانه رهسپار سفر بی‌بازگشت به سیستان می‌کند:

بد اندیشه و گردش روزگار همی بر بدی بودش آموزگار (فردوسی، ۱۳۸۶، ۵، ۲۹۸، ۷۵)

در واقع حل مساله در این داستان، برداشتن رقیب است. هرچند که نتیجه برای مخاطب ناخوشایند است؛ اما از نگاه گشتاسب، کابوسی از دست دادن پادشاهی با مرگ فرزند، پایان می‌یابد.

۴-۲-۴-۳ - حل مساله با عناصر ماورا الطبیعه

در داستان نبرد رستم و اسفندیار، شاید بتوان گفت که تنها دیو آز نیست که بر روح اسفندیار حکمرانی می‌کند؛ غروری که از رویین تنی و نفوذناپذیری با ناپختگی جوانی آمیخته، نیز اعتدال را از جان وی ستانده است؛ حال آنکه انسان، به اعتبار انسان بودنش، همواره نقاط ضعف و قوتی دارد و فردوسی و دیگر شاهنامه‌نویسان پیش از وی، که دانایان ایران زمین بوده‌اند، در اسطوره‌هایشان از جزئی‌ترین زوایای پنهان روح آدمی نیز برای آموزاندن چشم‌پوشی نکرده‌اند. در این نبرد نمادین آنگاه که رستم به ناچارگی نزد پدر برمی‌گردد، زال به یاد پر سیمرغ می‌افتد؛ وی را از عالم بالا فرا می‌خواند تا هم التیام جراحات تهمتن گردد؛ هم، به‌خرد، حل مساله کند. «در اصطلاح عارفان سیمرغ کنایه از انسان کامل است که از دیده‌ها پوشیده است» (محبوب، ۱۳۷۸: ۹۷). سیمرغ، جهان‌پهلوان را از ستیز با اسفندیار سرزنش

می‌کند؛ چرا که عقیده دارد رستم می‌بایست از اسفندیار تمکین کند و به فرمان وی گردن نهد؛ بی‌آن که این اطاعت، مایه ننگ وی باشد. نکته مهم این است که با اینکه جفت سیمرغ به دست اسفندیار کشته می‌شود، سیمرغ که شاید بتوان او را نمادی از بخش بالغ و مصلحت‌اندیش شخصیت دانست، کینه‌ای از وی ندارد و او را به بی‌همتایی و پناه سرزمین بودن، می‌ستاید و به جای خویشتن، هدف و اولویت بزرگ‌تر یعنی وطن را می‌بیند:

که اندر زمانه چن او بی نخاست بدو دارد ایران همی پشت راست

بپرهیزی از وی، نباشد شگفت ترا از من اندازه باید گرفت

که آن جفت من، مرغ با دستگاه به دستان و شمشیر کردش تباہ (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۰۱، ۵، ۱۲۷۷-۱۲۷۹)

اما رستم که چون هر پهلوان دیگری اندیشه نام دارد، پند سیمرغ و زال را نمی‌پذیرد و سیمرغ، که دلبستگی مادرانه با زال و فرزندش دارد، وی را می‌آموزد که چشمان اسفندیار را به تیر گز پرورانده در آب رز، نشانه گیرد.

بزد تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار

خم آورد بالای سرو سهی از او دور شد دانش و فرهی (همان: ۴۰۱، ۴۱۲، ۱۳۸۲-۱۳۸۳)

این داستان، اگرچه غمنامه‌ای است پرآب چشم، اما از دید مهارت حاضر، در آن چاره‌گری کارآمد رخ داده است؛ چرا که رستم به کمک سیمرغ توانسته است مشکل خود را حل کند و پیروز میدان گردد تا نام و کنام خود و خانواده اش را از آسیب شاهزاده‌ای که، نماینده دین و دولت است؛ اما نابخردانه به نابودی وی آمده است، مصون دارد.

نتیجه

حل مساله، یکی از مهارت‌های دهگانه در تعریف سازمان جهانی بهداشت است. آموزش این مهارت‌ها با اقدامات اولیه دکتر گیلبرت بوتوین به منظور تدوین این مجموعه مهارتی در سال ۱۹۷۹ آغاز گردید و سپس در سازمان جهانی بهداشت و یونسکو تعریف و پس از آن نیز از سوی یونیسف و یونسکو به عنوان مهارت‌های اصلی زندگی شناخته شد و آموزش آن در سراسر دنیا رواج یافت. با اندک تاملی در شاهنامه می‌توان دریافت که مهارت حل مساله، که

مهارتی مهم و سرنوشت‌ساز است، به سبب حضور خردمندان در این تدبیرنامه ایران کهن، که سرشار از خردمندی است، به وفور یافت می‌شود و روشن است که مسائل لاینحل و چاره‌گری‌های ناکارآمد شاهنامه، حاصل نداشتن خرد بسنده و مهارت حل مساله یا درست اجرا نکردن مراحل آن است. چاره‌گری‌های کارآمد شاهنامه نیز که منجر به حل مساله می‌شود، به شیوه‌های غیرتکراری، متنوع و شگفت‌آور در شاهنامه رخ می‌نماید. حل مساله در این اثر ماندگار، گاهی به نجات جان انسانی می‌انجامد؛ زمانی گره از مشکلی می‌گشاید و روزگاری منشاء تحول اجتماعی عظیمی می‌گردد؛ گاه در داستان‌های شاهنامه حل مساله و چاره‌اندیشی، با جادوگری و مکر و نیرنگ رخ می‌دهد؛ گاهی کندن خندق‌ها تدبیر کارآمد جنگ‌ها می‌شود و زمانی رجزخوانی و جنگ نرم حل مساله می‌کند؛ هرازگاهی نیز مشکلی به وصلت و پیوند، مرتفع می‌گردد و گاه پیوندی ناممکن، اما خجسته، به خرد، درایت، مذاکره و گفت و گویی، به شیرینی، سر می‌گیرد؛ گاهی اوقات هم توسل به رسوم و آیین‌های متداول جامعه، کلید حل مسائل می‌شود. احکام و باورهای ستاره‌شناسی، تعبیر خواب و عناصر ماورالطبیعه نیز هر جا که لازم است پای تقدیر و بازی سرنوشت به میان آید، چفت و بست در پیشبرد روند داستان‌ها می‌گردد. در شاهنامه خردمندان و بی‌خردان، هر دو نقشی کلیدی در آفرینش فرود و فرازها، سرنوشت شخصیت‌ها و روند داستان‌های مرتبط با موضوع این مهارت دارند و کسانی که مسائل را حل می‌کنند، حتی اگر در سنگر دشمن باشند، با صفاتی نیکو چون "پرمایه"، "هوشمند"، "بسیار هوش"، "خردمند" و "خردیافته" توصیف می‌شوند؛ این مهارت ارتباط تنگاتنگی با برخی دیگر از مهارت‌های زندگی دارد؛ به گونه‌ای که گاهی مسائل، با داشتن مهارت‌های دیگری چون تفکر خلاق، تفکر نقاد، ارتباط موثر، مدیریت هیجانات و مدیریت استرس حل می‌شوند؛ اما حقیقت تلخ آن است که گاه نیز علیرغم تمامی کوشش‌های خردمندان بر پیشگیری از فجایع، اسب تیزرو نابخردان شتابکار شاهنامه، درست مثل زندگی واقعی، تباهی‌های جبران‌ناپذیر به بار می‌آورد.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱). *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- امرای، مجید، (۱۳۸۲)، *شناخت شخصیت‌های شاهنامه فردوسی از کیومرث تا شغاد*، تهران، آزان.
- برزکار، ابراهیم، (۱۳۹۷)، *مقدمه ای بر موضوعات شناختی (فرآیندهای ذهنی مبتنی بر پژوهش های مغز و روان شناختی)*، تهران، آرتینه.
- ثعالبی، ابوعلی منصور عبدالملک، (۱۳۶۸)، *تاریخ ثعالبی مشهور به غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائی، چاپ اول، تهران، قطره.
- جلوه، مازیار، (۱۳۹۷). *شارژ اعصاب با تکیه بر مدیریت خشم*، تهران، ابزار.
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۹۶)، *شاهنامه و فرهنگ ایران (مجموعه مقالات جلال خالقی مطلق در دانشنامه ایرانیکا)*، ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتقی، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- دبیر سیاقی، سید محمد، (۱۳۸۰)، *برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر*، تهران، قطره.
- سیاسی، علی اکبر، (۱۳۷۴)، *نظریه های شخصیت*، تهران، دانشگاه تهران.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۷)، *شاه نامه ها*، تهران، هرمس.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۹)، *حماسه سرایی در ایران*، تهران، امیرکبیر.
- فتی و دیگران، (۱۳۹۱)، *آموزش مهارت های زندگی*، تهران، میانکوشک.
- فردوسی، ابولقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، تصحیح خالقی مطلق، جلال، چاپ اول، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستین سن، آرتور، (۱۳۸۰)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چ ۲، تهران، ساحل.
- کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۸۳)، *نامه باستان*، ج ۱، تهران، سمت.
- کلینکه، کریس، (۱۳۹۷)، *مجموعه کامل مهارت های زندگی روش های مقابله با (اضطراب، افسردگی، تنهایی، کمرویی، شکست، اختلافات زناشویی، فقدان، پیری، درد، بیماری، آسیب، ضربه های روحی)*، ترجمه شهرام محمدخانی، تهران، رسانه تخصصی.
- محبوب، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، *آفرین فردوسی*، تهران، مروارید.

محمدخانی، شهرام و دیگران، (۱۳۹۶)، مهارت‌های زندگی (مهارت رفتاری - ویژه والدین)، تهران، طلوع دانش.

مینوی، مجتبی، (۱۳۷۶)، نقد حال، تهران، خوارزمی.

وزیری، سعید، (۱۳۸۷). فردوسی و شاهنامه از نگاه دیگر، تهران، دیگر.

شریفی، علی، معتمدیگانه، نگین، شکوهی یکتا، محسن، (۱۳۹۴). "اثربخشی آموزش مهارت‌های حل مسأله بر تعامل والد-کودک"، مجله روان‌شناسی تحولی (روانشناسان ایرانی)، دوره ۱۲، شماره ۴۵، ۳-۱۴.

شکوهی یکتا، محسن و دیگران، (۱۳۹۳)، اثربخشی آموزش مهارت حل مسأله بر استرس و سبک فرزندپروری والدین"، مجله دانش و پژوهش در روان‌شناسی کاربردی، سال پانزدهم، شماره ۳، ۴۵-۵۳.

غفوری، رضا، (۱۳۹۳). "تأملی بر سرگذشت سوفرا در شاهنامه فردوسی و منابع دوره اسلامی"، دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، شماره ۷۷، ۱۸۷-۲۱۲.

کلینتون، جروم، (۱۳۸۵). "مکر و نیرنگ در شاهنامه"، ترجمه دکتر عباس امام، فصلنامه‌نامه انجمن، ۱۳۸۵، شماره ۲۳، ۱۵۵-۱۷۲.

مرادی، کتایون، صلواتی، محمود، (۱۳۹۱). "کارکرد رجز و رجزخوانی در شاهنامه و گرشاسب‌نامه"، فصلنامه علمی پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان) دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، دوره ۴، شماره ۱۳، ۳۱-۴۶.

مهدی پور، محمد و دیگران، (۱۳۹۵)، "آن روی سکه جنگ در شاهنامه (بررسی مولفه‌های جنگ نرم در شاه جنگ روانی رستم)"، مجله زبان و ادب فارسی، شماره ۲۳۳، ۱۶۱-۱۸۰.

مهرکی، ایرج، عبدالاحدی، اشرف، (۱۳۹۲). "قیام بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی"، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۸، ۱۴۷-۱۶۴.

یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۹)، "کاوه دادخواه"، مجله ادبستان فرهنگ و هنر، شماره ۱۰، ۸-۱۲.